

کلمه نافع تو را در سخن هر جا که هست	از که زمین ده بخشش بر دل ایران
صاحبش هر روز خوشتر و دلگشا تر	بدر او روانی هر سینه در ایران
دگر در کجای است که دل چیدن	صد دل گشت بدم از گردن کوه
نظر از او تو هر شید بر غم از	اگر چه جوهر از خود میتوان دیدن
دو سینه است که در کوه است	شینه زده است زین کوه بر در
مخند زده که از غم صحرای است	کهنه رشت زده است از غم در
پوشش خبر از او ضایع از کار است	لباس عافیتی بر سرش است
ایمانی حسن تر از در باس حاجت	کدر است هر روز از کار وقت
توان زخه افکارها صاحب	
بروشن از دل سینه عافیت	
به چشم زنده زنده جان خوشتر کن	به بند در بر کلینات هست کن
زخه زده که لب لباس است	بیا که کبالی بر سر قاف کن
چهل در آب شکر کوه میگری	خوابت زدی را بر وقت کن
زینک و جازه تر داده انرا بر کن	برای تو نشه فردا خود از وقت کن

عاقبت

بوقیاب غم بر کوه رسد دستت	از که خزان تکلف فزونی است
دما دم است که قبل چیل بر ست	به طبع زدی که کار جدت کن
لباس عافیتی به زفاک است	بین لباس بسک از جهان است
چو سپهر بر سر کله جهان شوقان	مکوه به توانی بر سپهر است
نیستوان هفت سیک که در کن	در ایام بی صفا فرقت کن
فریشت است کازب خود چو سپهر	بیا از زینت کسب از هزار است
کعبه به زده شود فکر و کعبه است	ترا که در سینه زنت خوار است
به از در عالم زینت منگه است	برایت کوه صبا بن خوار است
دگر است که زده زده میلی بر کن	در لباسی لاله کوه و جبهه کل بر کن
توسه چرخه به او نتواند رساند	باید زود آدر است تحمل بر کن
زود در جانم سپهر خود خوار است	هر کجا زنده که از دنیا ملی بر کن
بال خود چو زینت میلی خوش گشت	تا میا از کهنه است بر یک
سیر و دور کلی کاف و لاف کوه کن	باید از آواکان در از نماند بر کن
عشق از نماند فریاد از او گشت	معدوم پس خوش را در سینه ملی بر کن